

## نگاهی به نقش سه زن در تاریخ بیهقی

عبدالله حسن زاده میرعلی<sup>۱</sup>، \*سمیه میکده<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup>دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه سمنان، سمنان، ایران،

<sup>۲</sup>دانشجوی کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه سمنان، سمنان، ایران

تاریخ دریافت: ۹۵/۴/۱۷؛ تاریخ پذیرش: ۹۵/۱۰/۱

### چکیده

با توجه به تفاوت در فرهنگ، تمدن، شرایط خاص جغرافیایی، سیاسی، اجتماعی و تاریخی اقوام و گروه‌های مختلف، دیدگاه‌های متفاوتی نسبت به مقوله زن وجود داشته است. زنان در زندگی فرهنگی و اجتماعی در هر دوره نقش‌های سازنده داشته‌اند. اما گاهی ساختار اجتماعی و مناسبات انسانی ایفای این نقش را تسهیل نموده و گاهی موانعی در راه بروز شخصیت انسانی آن‌ها ایجاد کرده است. تاریخ بیهقی از متون کهنی است که وقایع سیاسی دوره غزنویان به خامه ابوالفضل بیهقی در آن به تحریر درآمده است. هر چند تاریخ بیهقی را می‌توان به‌طور غالب متنی مردانه توصیف کرد اما در بازگویی جریان‌های این دوره حساس تاریخی، بیهقی به معرفی زنانی می‌پردازد که شرح مختصری از جایگاه این زنان در این پژوهش گنجانده شده است. حرّه ختلی، مادر حسنگ وزیر و سیده ملکه خاتون از جمله این زنان می‌باشند. نتایج پژوهش نشان می‌دهد شرایط حاکم در دوره غزنویان و نظامی بودن حکومت غزنوی از علل اصلی به حاشیه رانده شدن زنان در این دوره می‌باشد. در این پژوهش برآنیم به این سؤال پاسخ دهیم که این سه زن که به‌عنوان نمونه انتخاب گردیده‌اند تا چه میزان در جامعه زمان خود تأثیرگذار بوده‌اند؟

**واژه‌های کلیدی:** زن، تاریخ بیهقی، حرّه ختلی، مادر حسنگ وزیر، سیده ملکه خاتون

## مقدمه

ادبیات در هر جامعه نموداری از طرز تفکر و جهان‌بینی اقوام آن جامعه نسبت به جهان هستی است. به بیانی دیگر هویت یک جامعه در آیین ادبیات به وضوح نمایانگر می‌شود. بدین جهت دیدگاه‌های مختلفی راجع به زن، نقش و جایگاه او تعریف شده است.

"در اکثر آثار ادبی ایران، زیبایی‌ها و عشوه‌گری‌های زن مطرح گردیده است و به‌صورت‌های مختلف ساقی، مطرب، خنیاگر، معشوقه، کنیز و در کل وسیله‌ای برای رفع نیازهای مردان تلقی شده است و در حقیقت ارزش واقعی زن مورد بی‌توجهی قرار گرفته است (نیساری، ۱۳۸۹: ۱)".

از علل زن‌ستیزی در ادبیات می‌توان به مردانه بودن جامعه و نگاه غلط به زن اشاره کرد. البته در لابلای بینش منفی راجع به زن، کسانی نیز بوده‌اند که به ارزش والای زن در جامعه پی برده و او را ستوده‌اند.

در تمامی دوران‌ها، چه پیش از تاریخ و چه در تاریخ، زنان برای بهبود وضعیت خود، خانواده و همسرشان مبارزه کرده‌اند. اگرچه همه این مبارزه‌ها در گستره تاریخ ناشناخته ماندند.

"زنان در پیشرفت بشریت، در کشف آتش، کشاورزی، اهلی کردن حیوانات، سفالگری، نخریسی، بافندگی، رنگرزی، کشت گیاهان طبی و فنون متعدد سهم اساسی داشته‌اند" (آندره میشل، ۱۳۷۲: ۱۴).

موقعیت اجتماعی زن در گذشته، بازتابی از مناسبات اقتصادی و اجتماعی همان جامعه است. در تاریخ نیز، غالباً به زن به‌صورت یک تابو نگریسته شده است که باید در حصار عقاید مردانه زندگی کند. البته در ادوار مختلف تاریخ این جایگاه به شکل‌های مختلفی ثبت شده است. به‌عنوان مثال در ایران باستان زن مقام شاخصی داشته است و از وی به‌عنوان بانوی خانه با احترام یاد شده و در جایگاه تساوی با مرد قرار داشته است.

بیژن اینگونه به توصیف جایگاه زن در دوره‌ی فوق‌الذکر می‌پردازد:

به لحاظ اخلاقی و حقوقی، زن به مجرد ازدواج مقام شاخصی را احراز می‌نموده و عنوان نمان و پائنی یعنی مون بانو (بانوی خانه) را می‌داشته است. همچنان که مرد هم عنوان نمانو پائی تی یعنی مون بد یا رئیس خانواده را می‌گرفته است و از این‌جا معلوم است که زن تساوی حقوق با مرد داشته است. زن بنده و مرئوس مرد نیست بلکه همدم اوست و استحقاق اداره امور خانه را با او دارد. چون معیشت‌جویی مرد مستلزم به بیرون رفتن اوست، منطقه امور خانه محول به بانوی خانه است (۱۳۵۰: ۹۹).

در موارد نادر با تغییر مواضع حاکمان و مجریان حکومت در هر دوره‌ای اختیاراتی هم به زنان داده می‌شد. هر چند این دوره‌ها بسیار کوتاه بوده، اما تغییر موقتی نگاه مثبت به زنان جای بسی خرسندی است. گاهی زنان به مناصب مهم و کلیدی هم دست می‌یافتند. به‌طوری‌که در میان بعضی ملل زن فرمانده سپاه بوده از جمله طایفه گوتی که کوه‌نشینان ساکن دره کردستان بودند (گیرشمن، ۱۳۷۲: ۳۱).

به‌طور ویژه در تاریخ حکومت ایران این مردان بوده‌اند که صدر تا ذیل حکومت را در اختیار داشته و اداره‌ی امور لشگری و کشوری بر عهده آن‌ها بوده است. جامعه‌ی مردسالار و زن‌ستیز بودن اذهان جامعه باعث می‌شد که زنان نتوانند آن‌طور که باید، قابلیت‌های خود را نشان دهند. هر چند به گواه مورخان میل به آزادی در زنان و اینکه آن‌ها خواهان ایجاد تغییرات سیاسی و اجتماعی و رفع نابرابری‌های موجود بودند در غالب ادوار تاریخ به چشم می‌خورد. این زنان گذرگاه‌های تاریکی را طی کرده‌اند تا بتوانند هویت واقعی خود را نشان دهند و علی‌رغم مشکلاتی که پیش‌رو داشته‌اند، تلاش می‌کرده‌اند تا نامی نیک از خود بر جای گذارند. شه‌رزاد در هزار و یک شب و گردآفرید در شاهنامه نمونه بارز این زنان هستند.

اما می‌توان مهمترین عاملی را که مانع حضور زن در اجتماع و سیاست می‌شود، نگاه مردسالارانه و سنتی دانست: "برجسته‌ترین آن‌ها مردسالارانه بودن ساختار سیاسی و همچنین محدودیت‌های عرفی و شرعی است که مانع از حضور پررنگ و چشم‌گیر زنان در جنبه‌های گوناگون می‌شود." (پیشگاهی‌فرد، ۱۳۸۹: ۴۲).

تاریخ بیهقی نیز از کتب منثوری است که هر چند در آن بیان مسائل تاریخی و سیاسی دوره غزنویان پررنگ‌تر است، اما، در لابه‌لای صفحات تاریخ و روشن‌غزنویان زانی مشاهده می‌شوند که دوشادوش مردان در جنبش‌های سیاسی و اجتماعی عصر خود حضور یافته و چه بسا خود آغازگر جریان‌های بوده‌اند که بعدها روند حکمرانی را در کشور تغییر داده است. هر چند در طول تاریخ زنان مردگونه کمیاب و انگشت‌شمار بوده‌اند، اما هستند زانی که با اقتدار در این جرگه قرار می‌گیرند. اینکه دوره غزنویان به لحاظ تاریخی دوره‌ای بوده که مردان قدرت شکوفایی و ظهور و استکبار پیدا کرده‌اند، بر کسی پوشیده نیست. آنان برای رسیدن به قدرت و تداوم سلطه‌گری شان نقش مهم زنان را نادیده می‌گرفتند و نمی‌توان انتظار داشت که در چنین محیط و بستری زنان بتوانند به فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی بپردازند. می‌توان گفت که شرایط حاکم بر دوره‌ی غزنویان حتی بر مورخان و نویسندگان هم تأثیرگذار بوده است. به‌طوری‌که نویسنده‌ی توانمندی همچون بیهقی که تاریخ او بی‌شک تا ابد ماندگار خواهد بود، به‌طور ویژه به مسأله زن نپرداخته است. چه بسا، اگر چنین اتفاقی حاصل می‌شد فصلی مجزا به فعالیت‌های زنان در دوره غزنوی اختصاص می‌یافت. البته نباید اشاره‌های مختصر اما دقیق بیهقی را نادیده گرفت. با موشکافی و نگاهی ژرف در بطن تاریخ بیهقی زانی دیده می‌شوند که با بررسی شخصیت آنان، ایستادگی هر یک از آنان در برابر نظام حاکم و انتخاب مسیری متمایز محرز می‌شود. حرّه ختلی، مادر حسنک وزیر و سیده ملکه خاتون همسر فخرالدوله دیلمی از جمله این زنان هستند که در دوره بسیار مهم غزنویان مردانه ظاهر شدند و چهره‌ی درخشانی از زن در تاریخ نشان دادند. امید است در این مجال بتوانیم با بازنمایی شخصیت این زنان و توصیف اقتدار، عظمت و درایت آنان بپردازیم. نیز نگارنده سعی کرده است به بررسی چگونگی نگاه نویسنده به این قشر بپردازد.

## پیشینه پژوهش

تاریخ بیهقی با بهره‌مندی از اسلوب شیوایی کلام، آرایه‌های ادبی و نثری بدیع، واقع‌گرایی، اجتناب از خویشتن ستایی، آراستگی سخن، مخاطب‌محوری، پویایی متن و دیگر امتیازات منحصر به فرد بی‌تردید در زمره یکی از ماندگارترین و غنی‌ترین منابع در تاریخ ادبیات فارسی به ثبت رسیده است. افزون بر این، پرداختن به شخصیت‌زانی که بحق پدیده‌ی روزگار خویشتن بودند را نیز باید وجه تمایز بارز این اثر گرانسنگ دانست. تا کنون مورخین، ادبا و پژوهشگران بسیاری از زوایای مختلف مبادرت به بازنمایی شکوه و عظمت این کتاب نموده‌اند. ولیکن به‌رغم تلاش‌های انجام شده، بررسی شخصیت‌ها و به‌طور ویژه جایگاه زن در تاریخ بیهقی کمتر مورد توجه قرار گرفته است. در این مجال به چند مورد از این تحقیقات بسنده می‌کنیم.

شیرین بیانی در مقاله‌ای تحت عنوان "زن در تاریخ بیهقی" دوره غزنوی را دوره زن نمی‌داند. وی در این پژوهش به بررسی جایگاه و نقش تمام زنانی که بیهقی نامی از آن‌ها برده، می‌پردازد. توکلی (۱۳۸۷) در اثر خود به شرح حال سیده ملکه خاتون، نخستین فرمانروای زن شیعه‌ی ایرانی، همسر فخرالدوله دیلمی پرداخته و درایت و اقتدار او را در امور مملکت‌داری به تصویر کشیده است. وی با رصد شرایط اجتماعی و سیاسی به حکومت رسیدن سیده ملکه خاتون، روابط سیاسی این بانو را با حکام محلی و نیز ارتباطش را با خلافت بازبینی کرده است. توکلی با واکاوی دوران حاکمیت ملکه خاتون و سیاست‌های مدبرانه‌ی وی، به این باور می‌رسد که سه عنصر پشتوانه‌ی اقتصادی، پشتوانه‌ی نظامی و بینش سیاسی می‌تواند زمینه‌ی حاکمیت زنان را در عرصه‌های گوناگون اجتماعی در جوامع فراهم سازد. وی معتقد است با ورود اسلام به ایران، حاکمیت زنان ایرانی در مسند پادشاهی از اصالت برخوردار شد. سیف و همکاران (۱۳۸۹) نیز سعی کرده‌اند تا ضمن تحلیل شخصیت زنان با توجه به برخی کتب منثور (شامل قابوس‌نامه، سیاست‌نامه، مرزبان‌نامه، کلیله و دمنه و جوامع‌الحکایات)، به‌طور مبسوط جایگاه زن در تاریخ بیهقی را نیز بررسی کنند. آنها اینگونه استنباط کردند که هیچ یک از صاحبان کتب مذکور، قضاوتی یک طرفه و قطعی در مورد زنان ارائه نمی‌دهند. به عبارتی دیگر، در همه این آثار هم نمونه‌هایی از صفات حمیده و هم نمونه‌هایی از صفات ردیله در مورد زنان مشاهده می‌شود. در نهایت سیف و همکاران به این باور می‌رسند که زنان در جامعه در درجه دوم اهمیت قرار می‌گیرند و نمی‌توان جایگاه ایشان را در جامعه نزدیک و در رقابت با مردان دانست.

اخیراً نیز امیر سلیمانی استاد زبان فارسی دانشگاه یوتا به نقش و شخصیت زنان در تاریخ بیهقی پرداخته است. مقاله‌ی وی که توسط قوجلو (۱۳۹۰) به زبان فارسی ترجمه شده در مجله بخارا به چاپ رسیده است. وی با استفاده از قالب روایی در ادبیات پژوهشی زنان در طی دوران میانی اسلامی، بر زنان مطرح در تاریخ بیهقی متمرکز شده است. در همین راستا، جستار حاضر نیز درصدد است تا به واکاوی

مقام زن در تاریخ بیهقی پردازد. حرّۀ ختلی، مادر حسنک وزیر و سیده ملکه خاتون زانی هستند که در این پژوهش مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

### زنان تاریخ بیهقی

در ذیل این بخش به تحلیل شخصیت سه تن از زنان تاریخ بیهقی پرداخته خواهد شد:

#### حرّۀ ختلی

برخی از زنان در فعالیت‌های سیاسی حضور ندارند. در جامعه‌ی مردسالار محکوم به زندگی هستند و ناچارند که شرایط را بپذیرند. اما حضور اندک زنان در فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی در هر دوره‌ای غالباً در میان زنان شاخص دربار اتفاق افتاده است. این زنان به‌علت آگاهی از مسائل پشت پرده، بینش متفاوتی نسبت به دیگر زنان جامعه داشتند. نمونه‌هایی از زنان درباری که آغازگر فعالیت یا جنبشی بودند در تاریخ مشاهده می‌شود (کار، ۱۳۷۹: ۱۶-۱۵). با اشاره به نقش‌آفرینی سیاسی و در پرده‌ی زنان وابسته به دربار در فصل‌های مشخصی از تاریخ ایران، از ایفای نقش مثبت زنان در جریان تحریم تنباکو و نقش منفی مهدعلیا مادر ناصرالدین‌شاه در توطئه‌ی قتل امیرکبیر مصلح بزرگ ایران در عصر قاجاریه، یاد می‌کند.

دوره‌ی غزنویان از جمله مهم‌ترین ادوار تاریخی ایران است که به لحاظ سیاسی حوادث مهمی طی آن رقم خورده است. اگر چه شرایط زمانه ایجاب می‌کرد تا مردان حاکمان مطلق این دوره باشند و قدرت واقعی در اختیار آن‌ها باشد و شکوفایی چندانی نیز برای زنان حاصل نگردید ولیکن حضور پررنگ و چشمگیر تنی چند از زنان در این فضا قابل تأمل است. بیهقی از زنان این دوره بیشتر با عنوان اهل حرم یاد می‌کند. حرّۀ ختلی، از جمله زنانی است که از ابتدا در محیطی سیاسی و درباری نمو می‌یابد و به‌طور غیرمستقیم در صحنه‌ی سیاست حضور بهم می‌رساند. ما در نخستین اوراق تاریخ بیهقی با وی آشنا می‌شویم. او خواهر سلطان محمود غزنوی و عمه‌ی مسعود غزنوی بود. نقش این زن در حکومت غزنویان را می‌توان بسیار پررنگ‌تر از مادر و همسر محمود غزنوی دانست. هنگامی که محمود غزنوی در غزنه وفات کرد، مسعود در اصفهان به سر می‌برد و با توجه به وصیت محمود مبنی بر جانشینی امیرمحمد، برادر دیگر مسعود غزنوی، او با زیرکی هر چه تمام‌تر در این رقابت و کشمکش سیاسی به یاری مسعود شتافت. اعلام مرگ محمود غزنوی را به تأخیر انداخت و تا زمان بازگشت مسعود به غزنه اداره‌ی امپراطوری غزنویان به وضوح در اختیار او بود.

حرّۀ ختلی، تنها زنی است که نامه‌ای مکتوب (ملطفه) از وی ثبت شده است. او بعد از مرگ محمود غزنوی طی نامه‌ای که به مسعود می‌نویسد از وی می‌خواهد که به غزنین بازگردد و زمام حکومت را در

اختیار بگیرد. زیرکی و تیزهوشی وی را، از محتوای همین نامه می‌توان دریافت. البته، ظاهراً وی به‌تنهایی از عهده این کار بر نمی‌آمده است. لذا، برای مشروعیت دادن به عمل خود، با بزرگان دربار نیز همراه می‌شده است. در واقع او با کسانی هم‌صدا می‌شود که از قابلیت نفوذ بسیار بالایی برخوردار بودند. از آن جا که داشتن نفوذ سیاسی یکی از شیوه‌های براندازی نظام‌های سیاسی است، او به زیرکی از این ترفند بهره می‌برد. حرّه ختلی با همراهی گروه‌های شاخص دربار، پشتوانه‌ی سیاسی و نظامی برای خود مهیا می‌کند. نتیجه‌ی این همراهی، تسلط بریکی از مهم‌ترین ارکان پادشاهی، یعنی گروه‌های نظامی است.

اولین نکته‌ای که در باب شخصیت حرّه ختلی می‌توان به آن اشاره کرد موقعیت‌شناسی وی است. زمان‌شناس بودن و موقعیت‌شناس بودن دو امتیاز مهمی است که هر سیاستمداری باید بدان اشراف داشته باشد. او با شناخت دشمن و رصد کامل اوضاع غزنین، زمانی این نامه را به محل اقامت مسعود غزنوی می‌فرستد که بر اوضاع و شرایط به‌طور کامل مسلط است. کما اینکه مشاوران مسعود غزنوی نیز به محض دریافت نامه توسط مسعود، به موقعیت‌شناسی این زن به‌خوبی اذعان می‌کنند:

این ملکه نصیحتی کرده است و سخت بوقت آگاهی داده است و خیر بزرگ است که این خبر اینجا رسید که اگر رکاب عالی به سعادت حرکت کرده بودی و سایه بر جانبی انداخته و کاری برناگزارده و این خبر آنجا رسیدی، ناچار باز بایستی گشت، زشت بودی (بیهقی، ۱۳۸۱: ۱۲).

نکته‌ی دوم این که او در زمان حیات محمود غزنوی چندین بار جاسوسانی را به‌سمت مسعود غزنوی روانه می‌کند. این موضوع حاکی از این است که او از مدت‌ها قبل نقشه‌ی جانشینی را در سر می‌پرورانده است. لذا، زیرکی حرّه ختلی مثال‌زدنی است. با این وجود مشاهده می‌شود که به‌رغم این که در دربار زیست کرده، اما کماکان عاملی غیر اصلی محسوب می‌شده و به‌عنوان زنی صاحب اختیار به وی نگریسته نشده است. در عین حال هیچ عاملی باعث نشد که او عقب‌نشینی کند. اختیار کردن این جاسوسان توسط یک زن، شجاعت بسیاری را می‌طلبد و مجاب کردن این جاسوسان، نیازمند درایت بالایی است. حرّه ختلی در متن نامه به فرستادن جاسوسان در گذشته اشاره می‌کند:

عمّه‌ات به حکم شفقت که دارد بر امیر فرزند هم در این شب بخت خویش ملطفه‌ی نوشت و فرمود تا سبک‌تر دو رکابدار را که آمده‌اند پیش ازین بچند مهم نزدیک امیر نامزد کنند تا پوشیده با این ملطفه از غزنین بروند (بیهقی، ۱۳۸۱: ۱۱).

اما، حضور آشکار حرّه ختلی بعد از مرگ محمود غزنوی و در مسأله‌ی جانشینی است. این جاست که او عملاً وارد صحنه سیاسی می‌شود. با وجود این که کودتاچیان، با هم‌دستی طرفداران محمود غزنوی (محمودیان) برای مدت کوتاهی امیرمحمد را بر تخت پادشاهی نشانده‌اند، اما طولی نکشید که با ارسال نامه‌ی حرّه ختلی به مسعود غزنوی، ورق حکومت غزنویان به گونه‌ای دیگر می‌گردد و او بلافاصله بعد از

مرگ محمود غزنوی سواران خود را به همراه نامه به محل اقامت مسعود غزنوی می‌فرستد. سلطان محمود غزنوی بعد از مرگش بنا به دلایلی امیر محمد، برادر کوچکتر مسعود، را به‌عنوان جانشین خود برمی‌گزیند. اما این انتخاب به مذاق عده‌ای از جمله حرّه ختلی و سلطان مسعود غزنوی خوش نمی‌آید. چرا که منافع خود را در خطر می‌بینند. لذا، وی چاره را در آن می‌بیند که عملاً وارد میدان شود و تمام تلاش خود را نیز به‌کار می‌گیرد تا مانع بر تخت نشستن امیر محمد شود. حرّه ختلی در نامه خود متذکر می‌شود که امیر محمد بیشتر وقت خود را صرف باده‌نوشی و عشرت‌طلبی می‌کند و از عهده‌ی اداره‌ی حکومت بر نمی‌آید و از آن‌جا که حکومت غزنویان نیز دشمنان بسیاری دارد و کوچکترین تزلزلی بعد از مرگ محمود غزنوی می‌تواند به براندازی کامل این خاندان منجر گردد، امیر محمد لایق جانشینی نیست. البته، ذکر این نکته نیز حائز اهمیت است که حرّه ختلی، دست‌یابی به منافع خود را در به‌صدارت رسیدن مسعود غزنوی می‌دانست و اشاره‌ی او به بی‌کفایتی امیرمحمد، بهانه‌ای بیش نبود. او مسعود را که بیشتر در میدان جنگ حضور داشته و از هوش سیاسی قوی‌تری به نسبت برادرش برخوردار است، ترجیح می‌دهد و معتقد است که در صورت بروز خللی در پادشاهی غزنوی فقط اوست که می‌تواند مانع نابسامانی اوضاع شود:

از آن جهت دیری نیاید که دیگر اعضای دودمان غزنوی مانند امیر یوسف، برادر محمود و حرّه ختلی، خواهرش و سپاهسالاران ترک دریافته بودند که محمد هرگز نخواهد توانست از تجزیه‌ی امپراطوری جلوگیری کند. آنان می‌ترسیدند که ارتش ضعیف گردد و جریان منظم غنایمی که به خزانه‌ی دولت و به خود سربازان می‌رسید متوقف گردد. این عوامل موجب گردید تا خواسته‌های محمود به هنگام مرگ نادیده گرفته شود (باسورث، ۱۳۸۱: ۲۳۵).

نکته‌ی سومی که از نامه‌ی حرّه ختلی می‌توان برداشت کرد، چگونگی شرح وضعیت خود و دیگر زنان حرم است. او عواطف، احساسات و خصلت‌های زنانه‌اش را به‌کار می‌گیرد و با بهره‌گیری از ویژگی‌های فریبنده‌ی ذاتی و زنانه، مسعود غزنوی را به جانب خود هدایت می‌کند. او شرایط خود را بسیار رقت‌انگیز برای مسعود غزنوی شرح می‌دهد:

ما عورات و خزائن به صحرا افتادیم (بیهقی، ۱۳۸۱: ۱۲).

او با بیان جمله‌ای تأمل برانگیز به‌هم‌ریختگی اوضاع را به مسعود می‌فهماند. از طرف دیگر اگر با صراحت سخن می‌گفت دردرساز می‌شد و چه بسا اتفاقات ناخوشایندی به وقوع می‌پیوست. لذا، با اتخاذ بهترین شیوه، منظور خود را می‌رساند. حرّه ختلی تمام دوران زندگی خود را در کاخ پادشاهی غزنویان و دربار به‌سر برده و جایگاه شایسته و قابل احترامی حاصل کرده است. به همین دلیل است که درماندگی یکباره او را کسی نمی‌پذیرد. حتی بعد از مرگ محمود غزنوی، به اشاره‌ی مورخان، املاکی در اختیار بازماندگان قرار داده شد تا از قبل عایدات آن، گذران کنند و به لحاظ اقتصادی در شرایط

خوبی به سر برند. البته می‌توان بخشی از تمایل حرّه ختلی به روی کار آمدن مسعود غزنوی را به علاقه‌ی عمیق وی نسبت به برادرزاده‌اش دانست. علاقه‌ای که تا آخرین سال‌های حیات مسعود شاه هم ادامه دارد و حتی بعد از نبرد دندانقان که او متحمل شکست سختی می‌شود و نالان و مجروح از میدان جنگ باز می‌گردد حرّه ختلی و دیگر اهل حرم به استقبال او می‌روند و در شکست هم او را تنها نمی‌گذارد:

و والده‌ی امیر و حرّه ختلی و دیگر عمت و خواهران و خاله‌گان، همچنین معتمدان فرستاده بودند با بسیار چیز. و اولیا و حشم و اصناف لشگر را نیز کسان ایشان هر چیزی بفرستادند، که سخت بینوا بودند (بیهقی، ۱۳۸۱: ۹۷۲).

اشاره‌ی مختصر بیهقی به حرّه ختلی هرگز از نقش تاریخی وی به‌عنوان زنی آگاه و باتدبیر نمی‌کاهد. نام او به‌عنوان زنی سیاستمدار در تاریخ ثبت شده است. هر چند مورخان اشاره‌ای مفصل درباره‌ی وی نداشته‌اند، اما نمی‌توان از عملکرد تأثیرگذار او در حکومت غزنویان به راحتی عبور کرد. به‌عنوان مثال ادموند کلیفورد باسورث در کتاب "تاریخ غزنویان" بیشتر در مسأله‌ی جانشینی محمود به حرّه ختلی و تلاش‌های او در جهت روی کار آوردن مسعود، اشاره می‌کند. او را می‌توان نماد یک زن شجاع، جسور و محتاط دانست که با تسلط به شرایط و روزگار خویشتن، از اندوخته‌های خود طی سال‌ها همنشینی با پایه‌گذاران پادشاهی غزنوی در زمانه‌ی حساس بهره گرفت. پرواضح است که حرّه ختلی در به سلطنت رسیدن مسعود غزنوی نقش اول را ایفا کرد. او ضمن قدرت‌نمایی، به شیوه‌هایی متوسل شد که شاید در ظاهر امر زنانه نبود اما او به همین شکل در برابر مردان زمانه‌اش قد علم کرد. آنچه که عملکرد حرّه ختلی را در موقعیت مشابه از عملکرد یک سیاستمدار مرد متمایز ساخت این بود که وی در تمام مراحل از ابزار نامحسوس استفاده کرد. ابزاری هم‌چون فرصت‌طلبی، عاطفه‌گرایی و مدیریت در پشت صحنه. او به‌عنوان یک زن سیاستمدار ثابت کرد که با قدرتی فارغ از جسم هم می‌توان در صحنه حضور داشت.

حرّه ختلی به وضوح نشان داد این باور که باید برای زدودن بحران‌های سیاسی، تنش‌ها و چالش‌ها قدرت و ماهیتی مردانه متصور شد، بی‌پایه و اساس است و زنان هم از این توانایی و قابلیت برخوردارند که در پیدایش یک جریان سیاسی آغازگر باشند و چه بسا با به‌کارگیری روش‌های اصولی، عملکرد مثبت و موفق‌تری نیز داشته باشند.

### مادر حسنگ وزیر

از گذشته‌های دور، زنان به‌دلیل توانایی در مادر شدن و پرورش فرزندان مورد ستایش قرار گرفته‌اند. باورهای اسطوره‌ای راجع به مادر همواره در ناخودآگاه انسان وجود دارد.



"صفات مربوط به "مادر مثالی" از دیدگاه یونگ عبارتند از شوق و شفقت مادرانه، قدرت جادویی زنانه، فرزندی و رفعت روحانی، که برتر از دلیل و برهان است، هر غریزه و انگیزه‌ی یاری‌دهنده و اساساً هر چه مهربان است، می‌پروراند و مراقبت می‌کند و رشد و باروری را دربرمی‌گیرد. یونگ سه وجه اساسی برای مادر برمی‌گزیند؛ مهر مراقبت‌کننده و پرورش‌دهنده، احساسات تند و اعماق تاریک او" (توسلی، ۱۳۸۱: ۶۳).

سیاست‌های غلط مردانه در طی تاریخ همواره باعث طرد شدن و در حاشیه قرار گرفتن زنان شده است. اما، در این اثنا نقش مهم زنان را در امر تربیت و پرورش هرگز نمی‌توان انکار کرد. کم نیستند زنانی که با به‌کارگیری روش‌های صحیح آموزشی، نقش بی‌بدیلی در افزایش قدرت سیاسی فرزندان خود داشتند. یکی از زنانی که در تاریخ بیهقی به نیکی از او یاد شده و مؤلفه‌ی مهم فوق‌الذکر نیز، درباره‌ی وی صدق می‌کند، مادر حسنک وزیر است. هرگاه بیهقی از این زن سخن رانده، با علاقه‌افری این بانو را مورد ستایش قرار داده است و بی‌شک حسنک را باید حاصل تربیت این زن دانست. البته زنانی نظیر مادر حسنک در تاریخ بی‌شمارند. زنانی که فرزندان دلاور و با هویت از دامان آن‌ها پرورش یافته است، حقیقتاً خود نیز محصول تربیتی والا و انسانی هستند. در صدر اسلام سمیه، مادر عمّار را می‌توان نمونه‌ی یک زن برجسته دانست. در روزگار جاهلیت که خورشید نوظهور اسلام، روح معنویت و انسانیت را بر پیکره‌ی بشریت دمیده بود، او جزء اولین زنانی بود که به اسلام ایمان آورد و فرزندش را نیز در همین مسیر هدایت کرد. تا آنجا که هر دو در راه اعتقادات راستین جان خود را نیز در راه اسلام تقدیم کردند.

از حسنک سخن‌ها گفته شده است. او آخرین وزیر در دوره‌ی پادشاهی سلطان محمود غزنوی است که به دستور مسعود غزنوی و به فتوای خلیفه‌ی بغداد به جرم قرمطی بودن به دار آویخته می‌شود. حسنک نزد محمود غزنوی از قرب و منزلت خاصی برخوردار بود. تا زمانی که محمود غزنوی در قید حیات بود کسی جرأت محاکمه‌ی حسنک را نداشت. اما، در حکومت مسعود غزنوی خلیفه‌ی بغداد نتوانست کینه‌ی دیرینه‌ی خود را پنهان کند. حتی آن‌جا که خلیفه، حکم به دار آویخته شدن حسنک را می‌دهد، محمود غزنوی تمام قد از او دفاع می‌کند:

بدین خلیفه خرف شده نباید نشست که من از بهر قدر عباسیان انگشت در کرده‌ام در همه جهان و قرمطی می‌جویم و آن چه یافته آید و درست گردد، بر دار می‌کشند و اگر مرا درست شدی که حسنک قرمطی است، خبر به امیرالمومنین رسیدی که در باب وی چه رفتی. وی را من پرورده‌ام و با فرزندان و برادران من برابر است و اگر وی قرمطی است من هم قرمطی باشم (بیهقی، ۱۳۸۱: ۲۳۰).

اگر شخصیت حسنک را با شاخصه‌های رفتاری مادر وی مقایسه کنیم، به درستی در می‌یابیم که حسنک تبلور عینی مادر خویشتن است. اولین تصویری که بیهقی از مادر حسنک برای خواننده ترسیم

می‌کند، صحنه‌ی واکنش مادر حسنگ به شنیدن خبر مرگ پسرش است که بعد از چندین ماه به اطلاع او می‌رسد. در عین حال که وی یک مادر است و عواطف مادری بر همه‌ی خصلت‌های یک زن برتری دارد، اما، در مقابل این صحنه بسیار خویشتن‌دار است و هیچ‌گونه تزلزلی در رفتار وی دیده نمی‌شود. مادر حسنگ با نمایش این رفتار، اجازه‌ی سوءاستفاده به دشمنان فرزندش را نیز نمی‌دهد. وی، آنقدر شجاعانه با این موضوع برخورد می‌کند، گویی فرزندش را برای چنین روزی آماده کرده است.

بردباری مادر حسنگ در برابر ضایعه فقدان فرزندش، دلهره و بی‌تابی فرنگیس را هنگام گریز با فرزندش کیخسرو در راه رسیدن به ایران را به یاد می‌آورد. صبر او، فریادی خاموش است بر تمام ناملایماتی که بر پسرش روا شده است. از نگاه مادر حسنگ، فرزند وی یک قهرمان است که به‌واسطه یک خطای غیرعمد قربانی شده است. آرامش و متانت این زن را می‌توان در شخصیت حسنگ مشاهده کرد. به‌گونه‌ای که او در جلسه‌ی محاکمه‌ی خویش قاطعانه خطای خود را می‌پذیرد و خود را مستوجب عقاب می‌داند:

من خطا کرده‌ام و مستوجب هر عقوبت هستم که خداوند فرماید و لکن خداوند کریم مرا فرو نگذارد و دل از جان برداشته‌ام (بیهقی، ۱۳۸۱: ۲۳۳).

از دید حسنگ، سلطان محمود غزنوی اصلی ثابت است. اصلی که او را تا آخرین لحظه‌ی حیات، پایبند پادشاه غزنوی می‌کند. تا بدانجا که حتی بعد از مرگ محمود غزنوی نیز به تبعیت از وی، با روی کار آمدن مسعود غزنوی مخالفت کرده و از امیر محمد طرفداری می‌کند. به هر حال او از همان ابتدا هویت مشخص و ثابتی داشته و حتی جانش را هم در این راه از دست می‌دهد. او شخصیت پیچیده‌ای ندارد. آیین‌های تمام‌نما از مادرش را در ذهن خواننده ترسیم می‌کند.

شجاعت این زن آنقدر در نظر بیهقی زیبا جلوه می‌کند که بیهقی صفت شایسته‌ی جگرآور را درباره‌ی وی به‌کار می‌برد. اگر بیهقی برای بیان مقام صبر و پایداری مادر حسنگ هر صفت دیگری را به‌کار می‌برد به این اندازه تأثیرگذار نبود. او درد از دست دادن فرزند را به‌جان می‌خرد و دم نمی‌زند. به‌نظر می‌آید که مادر حسنگ حیات درخشانی داشته است و حسنگ هر آن‌چه که لازم بوده، از این زن آموخته است. حسنگ و مادرش مانند دو خط به هم پیوسته‌اند. وارستگی این زن را می‌توان در حسنگ نیز مشاهده کرد:

جهان خوردم و کارها راندم و عاقبت کار آدمی مرگ است، اگر امروز اجل رسیده است، کس باز نتواند داشت که بر دار کشند یا جز دار که بزرگتر از حسین علی نیم (بیهقی، ۱۳۸۱: ۲۳۲).

بی‌پروایی حسنگ و چگونگی استقبال وی از مرگ که توأم با آرامشی مثال‌زدنی است، مبین ثبات قدم وی در راه اعتقاداتش است. نکته دیگری که در رفتار این زن مشاهده می‌شود آن‌جاست که می‌گیرد اما به درد. در هر صورت، او یک مادر است و هر اندازه با خود مبارزه کند تا عواطف مادرانه‌اش

را پنهان کند، باز اجتناب‌ناپذیر است. ناگزیر برای لحظاتی، احساسات مادری‌اش را زیر پا می‌گذارد. البته او در گریستن هم از عجز و ناتوانی پرهیز می‌کند. مادر حسنگ در اوج عزت‌نفس، نه تنها از احدی هراسی به دل راه نمی‌دهد و راحت و بی‌تکلف سخن می‌گوید، بلکه اسیر جامعه‌ی پرآشوب غزنویان نیز نمی‌گردد. این بانو در پرتو صبر و شکیبایی، عنان از کف نداده و با دلی خونین، سخنانی حکیمانه بر زبان جاری می‌کند:

بزرگا مردا که این پسر م بود! که پادشاهی چون محمود این جهان بدو داد و پادشاهی چون مسعود آن جهان (بیهقی، ۱۳۸۱: ۲۳۶).

در همین چند جمله‌ی کوتاه نکات ظریفی نهفته است. کاربرد الف تفضیم در دستور کهن رایج بوده و جهت تکریم و مبالغه‌ی مقام و مرتبه‌ی شخص به کار می‌رفته است. مادر حسنگ دانسته یا ندانسته با گنجاندن این نکته‌ی دستوری در جمله، جایگاه رفیع فرزندش را بیان می‌کند. او آشکارا به مسعود غزنوی توهین نمی‌کند، بلکه با بیانی غیرمستقیم او را سفیر مرگ پسرش می‌داند. دادن دو جهان توسط دو پادشاه (محمود و مسعود) به حسنگ نیز، گویای این امر است که محمود شاه، ریاست و وزارت دنیا و مسعود شاه، آرامش عقبی را نصیبش کردند. این هنر طنزپردازی و جسارت سیاسی زنی است که ناگزیر، تسلیم قضا و قدر شده و مرگ ناجوانمردانه‌ی فرزندش را پذیرفته است. اما، به هیچ وجه از حق خود در بیان نظرات و عقاید چشم نمی‌پوشد. به یقین این رفتار خردمندانه، عصبانیت مأموران مسعود غزنوی را بیش از پیش برمی‌انگیزد. اگرچه که او نمی‌تواند فریاد زند و ستیز کند تا راه رهایی از حکومت استبدادی غزنویان را بیابد، اما، همواره اعتراض خود را خاموش فریاد می‌زند.

بیهقی شکوه‌مندانه به توصیف ماجرای حسنگ می‌پردازد، آنجا که مرگ حسنگ و ماتم‌داری مادر، دل هر مخاطبی را به درد می‌آورد. البته ناگفته نماند که در بیان ماجرای حسنگ، بیهقی نه تنها به ذکر نکات منفی حسنگ نمی‌پردازد، بلکه با عدم داوری راجع به رویدادی که منجر به مرگ دلخراش وی می‌شود، شخصیتش را نیز می‌ستاید. در همین راستا اسلامی ندوشن نیز معتقد است:

در تاریخ بیهقی که جزء جزء واقعه گزارش گردیده، اشاره‌ای نمی‌بینیم که حاکی از ضعف و زبونی حسنگ باشد، یا بنماید که او وسیله‌ای برای نجات خود برانگیخته، عذری خواسته یا شفيعی نزد سلطان فرستاده (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۴: ۱۶۷).

پشت پرده هویت حسنگ، مادری با اندیشه‌ی بارور است که بحق در ماجرای فرزندش خوش می‌درخشد. تنها دلیل متقن برای ارزندگی این زن را در تاریخ بیهقی می‌توان همان افتخار وی به آزادگی فرزندش دانست. این زن چنان تأثیرگذار است که بیهقی بی‌درنگ گریزی به ماجرای عبدالله زبیر می‌زند و مادر حسنگ را در رشادت، ته‌ور و از خودگذشتگی هم‌تراز مادر وی برمی‌شمرد. بیهقی با بیان ماجرای حسنگ و احوال مادرش و در ادامه با ذکر ماجرای عبدالله زبیر، خویشتن‌داری و متانت

زنان را مورد ستایش قرار می‌دهد. نام نیک حسنگ در لابلای تاریخ مرهون فرهیختگی و دانایی مادرش است. به گفته‌ی سمک عیار "نیک‌نامی مردان از جهت زنان است" (همان: ۲۹۰).

### سیده ملکه خاتون

در گستره تاریخ بشریت، اگرچه حکومت به‌طور موروثی در اختیار مردان قرار می‌گرفته است، ولیکن زنان دربار در عرصه سیاست گاهی چنان مقتدر ظاهر می‌شدند که می‌توانستند بر تخت پادشاهی تکیه زنند. این زنان چنان در مسند قدرت، موفق عمل کرده‌اند که گاهی گوی سبقت را از پدران و همسران خود ربوده‌اند. در تاریخ ایران نیز هر چند اندک اما زنانی به چشم خورده‌اند که تا مقام حاکمیت ارتقا یافته‌اند. از جمله زنانی که توانستند امور کشور را با تدبیر و دوراندیشی و با آرامش بیشتری مدیریت و قلمرو خود را هر چند برای مدتی کوتاه حفظ کنند، زنی به نام سیده ملکه خاتون بود که بیهقی در ماجرای صلح اعیان ری به وی اشاره می‌کند. البته بیهقی با بیان اظهارنظر خطیب ری که از سیده ملکه خاتون و پسرش با عنوان زنی و پسری عاجز نام می‌برد، خود هیچ‌گونه نظری نسبت به وی ندارد و درباره وی سخنی نمی‌گوید. با بررسی عملکرد این زن در تاریخ سیاسی ایران متوجه خواهیم شد که حضور اثرگذاری در منطقه تحت حاکمیتش داشته است. وی جزء معدود زنانی است که مستقیماً در بطن سیاست قرار داشته‌اند. صحبت از این زن، صرف بیان لیاقت و کاردانی وی نیست، بلکه ارزش‌گذاری به فعالیت‌های زنی است که در برهه‌ای از تاریخ که حکومت‌داری به‌طور مطلق در اختیار مردان بوده و قابلیت‌های زنان نادیده گرفته می‌شده، توانسته در قامت یک حاکم مقتدر ظاهر شود. اولین ویژگی شایان ذکر سیده ملکه، آشنایی وی با امور سیاسی است. یقیناً رشد و پرورش در محیطی با رنگ و بوی سیاست، در فراهم نمودن موجبات ورود به این عرصه نمی‌تواند بی‌تأثیر باشد. سیده ملکه خاتون در خانواده‌ای رشد یافته که اجداد وی همگی از فرمانروایان منطقه دیلم بودند (مجم‌التواریخ، ۱۳۱۸: ۳۹۵). لذا، وی از نزدیک شاهد مکاتبات و مناظرات سیاسی بوده و رفت و آمد دیگر شاهان را نیز در دربار مشاهده کرده است. بدین ترتیب، تجربیات خوبی اندوخته و تا حدود زیادی به رموز مملکت‌داری نیز آگاهی یافته است.

سیده ملکه، بعد از مرگ فخرالدوله دیلمی و به‌جهت آنکه پسرش هنوز به سن قانونی برای بر عهده گرفتن مقام جانشینی نرسیده بود، نائب وی شد و زمام امور را در اختیار گرفت: در شعبان سال ۳۸۷ فخرالدوله ابوالحسن علی - پسر رکن‌الدوله - در قلعه تبرک (یا طبرک، محلی در حدود ری) چشم از جهان فرو بست. عمر وی ۴۶ سال و مدت حکومتش سیزده سال بود. پس از این امراء و بزرگان دستگاه او پسر چهار ساله‌اش - ابوطالب رستم - را به‌جای او نشانیدند؛ در حالی که تدبیر کارها با مادر وی بود (فقیهی، ۱۳۷۸: ۵۳).

سیده ملکه مورد اعتماد فخرالدوله بود؛ ضمن اینکه در بین دیگر بزرگان نیز نفوذ زیادی داشت. البته با توجه به پیشینه تاریخی حضور بانوان در رأس قدرت، حقیقتاً ورود یک زن در امر حکومت داری در اذهان نمی‌گنجید. اما، به قدرت رسیدن سیده ملکه، گویای این حقیقت است که در حیات فخرالدوله دیلمی، وی توانسته قابلیت‌های خود را نشان دهد.

هیچ‌کس را از ارکان دولت زهره نبودی که بی‌اذن او در کم و بیش کاری مدخل کردن تا بمرتبه‌ای که کفن فخرالدوله قرض کردند و دست بخزانہ نیارستند بردن (حمدالله مستوفی، ۱۳۶۴: ۴۲۰). سیده ملکه نهایت اهتمام و مراقبت خود را در امور خزانہ‌داری به کار بست. به‌گونه‌ای که به‌محض در اختیار گرفتن قدرت، اجازه دست‌درازی به خزانہ را به دیگران نداد. تمایل ذاتی زنان به مصالحه و پرهیز از خشونت، دو خصوصیت بارزی است که در شخصیت وی مشهود است. در همین راستا، تلاش وی جهت برقراری صلح و آرامش با حاکمان مناطق اطراف کاملاً هویدا است. او با برقراری مکاتبه با شاهان دیگر مناطق درصدد بود با ایجاد رابطه‌ای مسالمت‌آمیز، ضمن حفظ موقعیتش به‌عنوان یک حاکم زن، استقلال منطقه تحت حاکمیتش را نیز در اختیار بگیرد:

در کار ملک شرایط معدلت بتقدیم رسانید و قواعد جهان‌داری ممهّد گردانید. روز بار در پرده رقیق نشستنی و با وزیر و عارض سخن گفتی. سپاهی و رعیت را در حد هر یک محافظت نمودی و چون رسل از اطراف آمدندی، بی‌تلقین جواب بسزا گفتی (حمدالله مستوفی، ۱۳۶۴: ۴۲۱).

تاریخ خود گویای این حقیقت است که او پادشاهی آرامی را پشت سر گذاشت. کسب رضایت عامه مردم و سروسامان دادن به اوضاع منطقه‌ای که شورش‌ها و ناآرامی‌های بسیاری را تجربه کرده بود، کار آسانی نبود؛ و تا زمانی که اختیارات پادشاهی بر عهده وی بود، به‌خوبی برنامه‌هایش را پیاده کرد. گزینه جنگ و تجاوز هیچ‌گاه برای او مطرح نبود. البته آنجا که امنیت قلمرواش را در خطر می‌دید اقتدار خود را بروز می‌داد. اما، روی‌هم‌رفته رویه کلی حکومتش برقراری صلح و هدف نهاییش جلب اعتماد رعیت بود و در جهت تأمین نیاز آن‌ها نیز از هیچ تلاشی دریغ ننمود. قطعاً سیده ملکه به این اصل وقوف داشت که ستون واقعی جامعه، مردم و رعیت هستند و از آنجا که بیشترین جمعیت را به خود اختصاص می‌دهند، ممکن است در صورت نارضایتی دست به شورش زنند. لذا، این قشر مراقبت بیشتری را می‌طلبند.

در ارتباط با نیروهای سپاهی نیز باید افزود، از آنجا که بار اصلی امنیت در هر کشوری بر دوش این گروه است، لذا تأمین نیازهای آنان پراهمیت به‌نظر می‌رسد. چرا که جان خود را در جهت برقراری آرامش در معرض خطرات احتمالی قرار می‌دهند. سیده ملکه خاتون با شناخت و تشخیص اهمیت این موضوع به نظامیان بسیار رسیدگی می‌کرد. آرامشی که در دوره حاکمیت او بر منطقه حکم‌فرما بود، ناشی از سیاست‌های مدبرانه وی بود.

هر سیاستمداری در هر جایگاه سیاسی که قرار گرفته باشد باید از قدرت سخنوری، کلام استوار و فن بیان نیکویی برخوردار باشد تا بتواند ضمن دفاع از تمامیت ارضی کشورش، از این ویژگی مثبت به عنوان ابزاری بازدارنده در مقابل دشمنانش استفاده کند. بسیاری از تصمیمات خطیر مملکت توسط سیاستمداران به مدد هوشمندی در سخنوری، زبان‌آوری و بیان نافذ و صریح و در عین حال رعایت جانب احتیاط اتخاذ شده است. از سوی دیگر سخنان نسنجیده‌ای که بدون رعایت اسلوب سخنوری و عدم تشخیص موقعیت، بیان شده عواقب جبران‌ناپذیری بهمراه داشته است. سیده ملکه با شجاعتی بی‌نظیر و تنها با بیان چند جمله کوتاه اما تأثیرگذار توانست سلطان محمود غزنوی را به زانو درآورد و خطر حمله او را به قلمروش دفع کند:

از جمله سلطان محمود غزنوی بدو پیام فرستاد که باید خطبه و سکه با نام من کنی و خراج فرستی و آلا جنگ را آماده باشی. او جواب داد که تا شوهرم در حیات بود من ازین معنی اندیشناک بودم که اگر سلطان چنین فرماید تدبیر چه باشد. اما اکنون از آن فارغم جهت آن که سلطان پادشاهی عاقل است و داند که کار حرب در غیب است. اگر به جنگ من آید و مرا قهر کند او را چندان نامی نباشد که بر زنی بیوه قادر شود. اگر از من شکست یابد این ننگ تا قیامت از روی دولت او محو نشود و مردم گویند:

چو از راستی بگذری خم بود / چه مردی بود کز زنی کم بود

(حمدالله مستوفی، ۱۳۶۴: ۴۲۱)

این پاسخ دندان‌شکن، محمود غزنوی را از رویارویی با این زن منصرف نمود؛ سنگینی واکنش سیده ملکه تا بدان جا بود که شاه غزنوی هیچ‌گاه در توان خود ندید تا در حیات سیده ملکه به منطقه ری لشگرکشی کند. سیده ملکه با زیرکی وی را بر سر دو راهی قرار داد تا انتخاب هر یک از گزینه‌ها موجبات سرافکندگی محمود غزنوی را فراهم کند. پاسخ هوشمندانه او به سلطان محمود غزنوی برای هر شنونده‌ای غرورانگیز است. قدرت یک سیاستمدار زن که به یکباره موجب فروپاشی مجسمه قدرت سلطان محمود غزنوی می‌گردد، از لابلای کلماتش پدیدار است. آرامش عجیبی که در ورای سخنان این زن نهفته است، حکایت از شجاعت و جسارت او دارد. یقیناً ایستادگی در برابر سلطان محمود غزنوی در زمانی که حتی مردان قدرت مقابل با او را نداشتند، هنر بزرگی بود. سیده ملکه خاتون تا اواخر حیاتش با پشتوانه‌ی مردمی توانست فضای مساعدی را برای همگان فراهم کند. اصول سیاست را به خوبی شناخت و در به‌کارگیری آن اهتمام ورزید. اگر بازماندگانش تجارب درخشان وی را در زمینه نحوه مدیریت امور به‌کار می‌گرفته‌اند، چه بسا آینده حکومتش روشن‌تر می‌شد:

تا او در حیات بود ملک مجدالدوله بر رونق بود. چون او در سنه خمس عشر و اربعمائه درگذشت کارها دست از هم بداد و ملک بشورید. امرا و ارکان دولت مجدالدوله را گردن نمی‌نهادند. او از سلطان محمود غزنوی مدد خواست. سلطان با لشگری گران، آهنگ عراق کرد. کار برعکس افتاد (حمدالله مستوفی، ۱۳۶۴: ۴۲۲).

در حقیقت، او با بر دوش کشیدن بخش اعظم بار سیاست، پایبندی به تعهدات اخلاقی و اجتماعی و انجام دقیق مسئولیت‌های محوله بعد از مرگ فخرالدوله، مایه مباهات همگان گردید. اما، فرزندان وی بعد از او نتوانستند این میراث گران‌قدر را که حاصل مرارت‌های سیده ملکه خاتون بود، حفظ کنند. به‌طوری‌که بعضاً در زمان حیات سیده ملکه دیده شد که فرزندانش با او به نزاع برخاستند:

چون مجدالدوله به حد بلوغ رسید، با مادر در کار شاهی تنازع کرد و وزارت به خطیر ابوعلی داد. مادرش به خشم به قلعه طبرک رفت. وزیر موکلان برو گماشت تا نگریزد. سیده در شب بگریخت، پیش بدرین حسنویه امیر کردستان رفت. به دهانه خوزستان، به در حسنویه به استقبال رفت و زمین‌بوس کرد و خدمات پسندیده بجای آورد و بمدد او با لشگرها به ری رفت و با مجدالدوله حرب کرد و لشگر او را مقهور گردانید و ملک ری بگرفت و چند روز آن جا بود و در ری چند محل بسوزانید. مجدالدوله و وزیر خطیر ابوعلی اسیر شدند و مقید گشتند. سیده در ملک متمکن شد (حمدالله مستوفی، ۱۳۶۴: ۴۲۱).

زمانی این زن با فهم و تدبیر از ورود سلطان محمود غزنوی به قلمرو خویش جلوگیری می‌کند و اندکی بعد فرزندش با بی‌تدبیری کامل سرزمینش را در اختیار محمود غزنوی قرار می‌دهد:

مجدالدوله که در آن ایام بعد از وفات مادرش سیده خاتون اوقات خویش را بیشتر به مصاحبت زنان و مطالعه کتب مصروف می‌داشت لشگر وی را به گمان آن‌که موکب سلطان به یاری و دیدار وی می‌آید در بیرون ری استقبال کرد اما بر موجب حکمی که محمود به فرمانده این سپاه داده بود، سپاه غزنه خود وی و پسرش ابودلف را دستگیر کرد (زرین‌کوب، ۱۳۷۷: ۲۴۴).

دوره درخشان حکومت کوتاه او پایان پذیرفت. اما، قدرت‌نمایی و رشادت این زن ماندگار شد. سیده ملکه خاتون جانشین شایسته‌ای برای فخرالدوله بود و منطقه ری آرامش و اقتدار بعد از وی را هرگز تجربه نکرد. او نشان داد که زنان نه تنها می‌توانند در جامعه حضور داشته باشند، بلکه با بهره‌مندی از توانمندی‌ها و قابلیت‌های بالقوه می‌توانند با بعهدہ گرفتن مسئولیت‌های کلیدی و ارائه برنامه‌های منسجم و راهبردی، عهده‌دار اداره امور کشور شوند. سیده ملکه خاتون با عملکرد مثبت، تغییر چشمگیری در سنن جامعه زمان خویش ایجاد کرد و تعجب همگان را برانگیخت.

### نتیجه‌گیری

بی‌تردید رفتارها و نگرش‌های اقوام در طی تاریخ راجع به موضوعی می‌تواند رفته رفته شکلی فراگیر به خود بگیرد و زیربنای فرهنگ و باور عمومی را پایه‌ریزی کند. این حقیقت که تعداد زنان تأثیرگذار تاریخ بسیار کمتر از مردان بوده است، حقیقتی آزردهنده است. در ادوار مختلف تاریخ، در حوزه‌های گوناگون سیاسی، اجتماعی و حتی علمی همواره تمایز جنسیتی برقرار بوده است. اما، برغم وجود این نابرابری‌ها، زنانی بوده‌اند که با برچیدن دیوار جهالت، خویشتن را به تاریخ و بشریت معرفی کرده‌اند. این زنان که تعدادشان هم کم نیست، بنا به دلایل مختلف نامی از آن‌ها برده نمی‌شود و درخشش آن‌ها در ادوار مختلف تاریخ در کتابی ثبت نشده است. تاریخ بیهقی به سه تن از این زنان اشاره مختصری داشته است.

از اشاره بیهقی به زنان، می‌توان سیمای جامعه‌ی معاصر وی را ترسیم کرد. این جامعه، جامعه‌ای است که مردان بر زنان حکومت می‌کنند و تصمیم می‌گیرند. اما زنانی هم دیده می‌شوند که علی‌رغم نادیده انگاشتن شدن، صاحب خرد، رای و تدبیر بوده‌اند. در دوران بیهقی، زنان زیادی در دربار مسعود غزنوی به چشم نمی‌خورند و این موضوع به شخصیت مسعود غزنوی بازمی‌گردد که چندان مرادده‌ای با زنان نداشته است. در حرم بودن و پنهان بودن زنان را نیز می‌توان عاملی دانست که باعث شده بیهقی تنها هر آنچه را به چشم دیده و یا از منبع معتبری دریافت کرده است در تاریخ ذکر کند. حرّه ختلی، سیده ملکه خاتون و مادر حسنک وزیر فارغ از شخصیت مثبت و منفی‌شان در جامعه مردسالار زمان خود بالیده‌اند و نامشان در جریده تاریخ ثبت شده است. بی‌تردید نمونه این زنان در شکل‌گیری این باور که زن تنها برای امور خانه آفریده نشده است بلکه می‌تواند در بطن جامعه حضور پیدا کند، بسیار مؤثر هستند. به‌طور اجمالی می‌توان این گونه بیان کرد که اگر در طی تاریخ زنان دیده نشده‌اند و فعالیت‌های آن‌ها مکتوب نشده است، این را نباید به‌عنوان سودی برای جامعه تلقی کرد. بلکه نگاه جامعه و عوامل بازدارنده در هر دوره‌ای باید بررسی شود. پس، پراهمیت است که بخشی از تاریخ به مطالعه درباره‌ی زنانی اختصاص داده شود که در لابلای تاریخ مردانه، گم شده و یا حضورشان کمرنگ جلوه داده شده است.



## منابع

۱. اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۷۴). تهران، نشر جام.
۲. باسورث، کلیفورد ادموند (۱۳۸۲). تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر.
۳. بیژن، اسدالله (۱۳۵۰). سیرتمدن و تربیت در ایران باستان، انتشارات ابن‌سینا.
۴. بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین (۱۳۸۱). تاریخ بیهقی، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران، مهتاب.
۵. پیشگاهی‌فرد، زهرا و زهدی‌گهرپور، محمد (۱۳۸۹). "بررسی جایگاه و نقش زنان خاورمیانه در مشارکت سیاسی". فصلنامه زن و جامعه. سال اول. شماره اول ۲۵-۴۴.
۶. توسلی، ناهید (۱۳۸۱). "زن و اسطوره"، کتاب ماه هنر. ۴۹-۵۰: ۶۰-۶۸.
۷. زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۸۲). کارنامه اسلام، تهران: امیرکبیر.
۸. فقیهی، علی‌اصغر (۱۳۷۸). تاریخ آل‌بویه، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
۹. فرامرز بن خداداد (۱۳۶۲). سمک عیار، به کوشش پرویز ناتل خانلری. تهران: آگاه.
۱۰. کار، مهرانگیز (۱۳۷۹). مشارکت سیاسی زنان (موانع - امکانات)، انتشارات روشنگران و مطالعات زنان.
۱۱. گیرشمن، رومن (۱۳۷۲). ایران از آغاز تا اسلام، انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۲. مجمل‌التواریخ و القصص (۱۳۱۸). به تصحیح محمدتقی بهار ملک‌الشعرا، چاپ اول. تهران: چاپخانه خاور.
۱۳. مستوفی، حمدالله بن ابی‌بکر (۱۳۶۴). تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر.
۱۴. میشل، آندره (۱۳۷۲). جنبش‌های اجتماعی زنان، برگردان دکتر هما زنجانی‌زاده، تهران: نیکا.
۱۵. نیساری تبریزی، رقیه. "سیمای زن در شاهنامه و ایللیاد و اودیسه"، مجله‌ی نور، س ۱، ش ۹، ۱۳۸۹.

